

فهرست

یادداشتی به عنوان مقدمه	۹
فصل اول. آینده‌نگری چیست و چگونه است؟	۲۱
فصل دوم. امکان و آینده	۳۳
فصل سوم. پیشرفت و آینده علم و توسعه	۴۵
فصل چهارم. جلوه آینده در آئینه فلسفه	۵۷
فصل پنجم. فلسفه و آینده	۸۱
فصل ششم. آینده فلسفه	۱۰۱
فصل هفتم. ملاحظات درباره الگو ایرانی - اسلامی پیشرفت ..	۱۲۱
فصل هشتم. درباره الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت	۱۷۱
فصل نهم. پیشرفت اخلاق	۱۸۱

یادداشتی به عنوان مقدمه

۱. سخن گفتن از آینده نه فقط در شرایط کنونی بلکه در هیچ وضعی آسان نیست. نیچه در نیمه دوم قرن نوزدهم از تاریخ دوستانه ساله نیست انگاری گفته بود ولی نمی دانیم آیا در نیمه دوم قرن بیست و یکم تاریخ نیست انگاری به سر می رسد و اگر می رسد این به سر رسیدن چگونه است و پس از آن چه تاریخی آغاز می شود. متفکران زمان شناس ما درباره آینده جز این نگفته اند که تاریخ غربی هم مثل همه تاریخ های دیگر دورانی دارد که به سر می آید و هم اکنون در پایان این تاریخ (و نه در پایان تاریخ) قرار داریم. پست مدرنها هم بی آنکه مخالفتی با تجدد داشته باشند، رؤیای قرن هیجدهم را پایان یافته می دانند. رؤیای قرن هیجدهم رؤیای جهانی بود که چیزهایی از آن در غرب توسعه یافته متحقق شده است. مردم دیگر مناطق جهان هم چیزی از این رؤیا شنیده اند و به آن امید بسته اند. درست بگویم امید آنها بیشتر امید به پیشرفت علمی - تکنیکی است که در غرب و

در جهان متجدد تحقق یافته است.

وقتی ما به آینده کشور خود می‌اندیشیم، می‌توانیم دریابیم که اولاً آینده ما از آینده جهان و تجدد قابل تفکیک نیست ثانیاً با اینکه مدرنیاسیون وجهی از تکرار تاریخ توسعه است نمی‌توان تاریخ آینده را سیر در راه طی شده دانست ثالثاً آینده و تفکر به هم بسته‌اند و راه آینده ما نیز در آثار متفکرانمان گشوده و آشکار می‌شود و البته هیچ فیلسوفی اروپایی هر که باشد درباره آینده ما نمی‌تواند چیزی به ما بگوید مگر اینکه ما آینده‌نگری او را در تأملی که برای آینده خود می‌کنیم لحاظ کنیم. آینده با تفکر صورت می‌گیرد. در مقام تفکر پیدا است که متفکران با هم هم‌زبان و هم‌سخن می‌شوند اما مردم در هیچ جای جهان نمی‌توانند و نباید به نسخه یک فیلسو عمل کنند. هیدگر در نظر من متفکر بزرگی است و هر کس اهل فلسفه باشد به آنچه او آورده است توجه می‌کند. اما تفکر هیدگر نه پایان تفکر است و نه او نسخه‌ای دارد که با آن بتوان مسائل فرهنگی و اجتماعی اقوام و ملل را حل کرد و اوضاع تاریخشان را سر و سامان داد. ما اگر اهل نظریه سخن اهل نظر را گوش می‌کنیم و راه خود را خود می‌پیمائیم و اگر اهل نظر نیستیم از نظر یک صاحب نظر چه بهره‌ای می‌توانیم داشته باشیم.

کسی که مقلد هیدگر یا هر فیلسوف دیگری باشد با تفکر سروکاری ندارد و حتی اهل ایدئولوژی هم نیست زیرا اگر ایدئولوژی را اطلاق و کاربرد سخن فلسفه در سیاست بدانیم، پیدا است که باید فلسفه را با

عمل سیاست پیوند بزنیم و پیوند سخن رسمی فلسفه با سیاست امر کم و بیش مسخره‌ای است. من اگر به هیدگر اهمیت می‌دهم، از آن جهت است که او ما را با عالمی که در آن به سر می‌بریم و به تحولی که در وجود آدمی در دوران جدید پدید آمده، کم و بیش آگاه کرده است. اما وقتی آثار او را می‌خوانیم نمی‌توانیم و نباید از او پرسیم که راه آینده ما چیست. ما نمی‌توانیم به دو آینده بیندیشیم؛ یکی آینده کل جهان کنونی که به قول رنه شار شاعر فرانسوی مردمش بر بام زرّاد خانه‌های اتمی و هیدروژنی خانه ساخته‌اند و می‌سازند و دیگر آینده کشور خودمان. در هر دو مورد ما نیاز داریم که از وضع جهان آگاه باشیم و بدانیم که این دو از هم جدا نمی‌شوند و یکی مستقل از دیگری نیست. اگر صاحب‌نظرای درباره آینده جهان نظری دارد قهراً آینده کشور خویش را نیز در نسبت با آن می‌بیند و می‌یابد. توجه کنیم که در هر صورت آینده با تقلید ساخته نمی‌شود. تقلید در بهترین حالت دوام لحظات اکنون است و این تکرار اکنون عین انحطاط است زیرا اکنون در تکرار هربار تهی و تهی‌تر می‌شود.

جهان متجدد هنوز به مرحله انحطاط نرسیده است اما شاید بتوان وضع کنونی تاریخ تجدد را وضع تقلید از گذشته خود دانست. اکنون غرب از خود تقلید می‌کند و بقیه جهان در سودای راه طی شده غربند. به این تقلید که اکنون دیگر تقلید از مقلد است، باید اندیشید. پس معنی سخن من این نیست که جهان غربی موجود به زودی از هم می‌پاشد و مردم جهان خیلی آسان به راهنمایی بعضی فیلسوفان،

می‌اندیشد، حاصل اندیشه‌اش هر چه باشد به یک نظریه سیاسی مبدل می‌شود و دیدم که مارکسیسم به یک ایدئولوژی آنهم ایدئولوژی تام و تمام مبدل شد. این تقسیم‌بندی‌هایی که در کشور ما شهرت دارد و اهل فلسفه پیرو این یا آن شخص خوانده می‌شوند، چه درست باشد و چه نباشد حاکی از فقر فلسفه است. اگر واقعاً کسانی وجود دارند که پیرو و مقلد این یا آن فیلسوفند در حقیقت با فلسفه نسبتی ندارند و اگر چنین گروه‌هایی وجود ندارد ما باید از وضع خود خبر نداشته باشیم که از گروه‌بندی‌های موهوم حرف می‌زنیم. شاید بفرمایند مگر در فلسفه حوزه وین یا حوزه فرانکفورت و ... وجود نداشته است و ندارد. اینها حوزه‌های حقیقی فلسفه‌اند و عنوانشان برچسب نیست. آثار فلسفیشان هم گواه فیلسوف بودنشان است. طریق آشنایی و انس با یک فیلسوف وقتی گشوده می‌شود که گوش‌ها فلسفه‌نویس و زبانها زبان هم‌زبانی با فیلسوفان باشد. اما تحقق این وضع بسیار دشوار است. زمان ما دیگر علاقه‌ای به فلسفه ندارد و با بودن تکنولوژی و سیاست، نیازی به فلسفه احساس نمی‌شود و چه بسا که توجه به فیلسوفانی مثل هیدگر نیز فرع علایق ایدئولوژیک باشد.

هیدگر اکنون در همه جهان مورد توجه است و بسیار خوانده می‌شود. جهان توسعه یافته از آن جهت به فلسفه هیدگر توجه می‌کند که گویی می‌خواهد در این فلسفه موقع و مقام جهان خود و خطری که کل جهان کنونی را تهدید می‌کند، باز شناسد. می‌دانیم که هیدگر

پایان یابد چه عهد و زمانی جای آن را می‌گیرد چه حکمی می‌توان کرد؟ فیلسوفانی که من می‌شناسم در این باب چیزی نگفته‌اند و چه و چگونه بگویند. سخن گفتن از فردا و پس فردایی که مثلاً بنیاد آن بر متافیزیک نباشد، آسان است. مهم این است که بدانیم چه چیزها در پس فردا هست و دایره امکانات آدمی در عالم پس فردا چه وسعتی دارد. فلسفه دیگر نمی‌تواند طراح آینده باشد اما شاید فلسفه و مخصوصاً شعر در این زمان بتوانند گروه‌هایی از مردم را مهیای آینده کنند. وقتی فیلسوف معاصر نتواند راه آینده را به ما نشان دهد، از فارابی و ابن سینا چه توقعی می‌توان داشت. توقع ما از فیلسوفان باید این باشد که به ما رموز تفکر را بیاموزند تا خود بتوانیم به آینده بیندیشیم. راه آینده را در جایی که ایستاده‌ایم باید بگشائیم.

۳. معمولاً ما با عینک سیاست به فلسفه نگاه می‌کنیم و وقتی کتاب فلسفه می‌خوانیم، چه بسا که آن را وسیله‌ای برای سیاست می‌انگاریم و البته خیال می‌کنیم فیلسوفان هم هرچه گفته‌اند، قصد سیاسی داشته‌اند. فیلسوف می‌تواند سیاسی باشد یا از فلسفه‌اش نتایج سیاسی حاصل شود اما تفکر از قید و قصد سیاست آزاد است و اگر صاحب‌نظران و فیلسوفان با مقاصد سیاسی به فلسفه نظر می‌کردند، فیلسوف نمی‌شدند. حتی مارکس هم در تشخیص تضادها و تعارض‌های درون سرمایه داری نظر سیاسی نداشت و به همین جهت بود که با ایدئولوژی مخالفت کرد. اما کسی که به سرمایه داری

نداشتند. شاید سابقه آینده‌نگری به طور کلی به زمانی برسد که یونانیان طرح تربیت را در نسبت با سیاست و پرورش سیاسی در انداختند. در انداختن این طرح با پدید آمدن شک و تردید در اعتبار مطلق سنن و آداب قومی مقارن بود. این شک و تردید و قصد ردّ و ترک سنت نبود، زیرا بدون سنت فکر و عمل مورد و معنی ندارد. تربیت گذشت از سنت در عین حافظ آن است. اینکه افلاطون و ارسطو چه طرحی در تاریخ انداختند جای بحث اینجاست.

اکنون مطلب این است که آیا طرح آموزشی سوفسطاییان و افلاطون و ارسطو را نمی‌توان وجهی از آینده‌نگری دانست. پاسخ پرسش هر چه باشد، آینده‌نگری به معنای درست آن در رنسانس و با پدید آمدن اندیشه تکنیک به وجود آمد. ابتدا اوتوپی نویسان و ادیبان و شاعران در آثارشان آینده‌ای متفاوت از قرون وسطی و وضع موجود را وصف کردند. در قرن هیجدهم نظامی از زندگی در نظر آمد که در آن عقل کار پرداز و دگرگون‌ساز حکومت می‌کرد. اما در پایان قرن نوزدهم بحران در این نظم به وجود آمد و مخصوصاً با تفوق اقتصاد بر سیاست، تعارض‌های درونی تجدد آشکار شد و از همین زمان فکر برنامه‌ریزی و آینده‌نگری در کار آمد.

در قرن نوزدهم نویسندگان بزرگ به خصوص در روسیه نگران آینده بودند. مارکس انقلاب پرولتری را پیش‌بینی می‌کرد و نیچه آینده اروپا را صحنه گسترش برهوت نیست‌انگاری دانست. اما وقتی آینده‌نگری به حوزه قلمرو سیاست و اقتصاد اختصاص یافت صورت کم

سخن شاعر را پذیرفته بود که نجات از جایی می‌آید که خطر آنجاست. شاید هیدگر بتواند نشانی بعضی خطرگاه‌های راه آینده را به ما بدهد. اما جهان توسعه نیافته که در مسابقه توسعه و در مبارزه سیاسی با غرب پیروز نبوده است، به زحمت می‌توان زبان تفکر غربی را بیاموزد و در فلسفه بطور کلی و بخصوص در فلسفه‌های که متضمن نقادی غرب است چیزی را می‌جوید که آن را جانشین ایدئولوژی مبارزه با استعمار و استیلای غربی کند. البته تفسیر ایدئولوژیک هیدگر راهنمای خوبی برای مبارزه سیاسی نیست اما شاید گاهی مایه تسکین و رضایت خاطر شود.

۴. آینده‌نگری مسبوق به قصد تغییر و اصلاح و تعیین بخشیدن به آینده است و عجیب نیست که در این اواخر آن را با استراتژی خلط کرده‌اند. شاید آینده‌نگری در هیچ جا و هیچ وقت به کلی فارغ و آزاد از استراتژی نبوده است، اما وقتی به صورت طرح‌های استراتژیایی مثل برنارد لوئیس و هانتینگتون و فریدمن در می‌آید به جای اینکه صرفاً پیش‌بینی مبتنی بر فهم تاریخ و درک نشانه‌ها باشد، بیشتر تعیین‌کننده سیاست‌هاست. سیاست‌ها و بخصوص سیاست‌هایی که از سوی قدرتهای بزرگ اجرا می‌شود در تاریخ بی اثر نیست؛ اما راهبردهای شبیه به آینده‌نگری همواره به همان نتایجی که سیاست‌گذاران در نظر داشتند، نمی‌رسد.

گذشتگان اگر از آینده چیزی می‌گفتند برنامه‌ای برای تحقق آینده

و بیش علمی به خود گرفت. برنامه‌ریزی در توسعه اقتصادی و تکنولوژیک را بلشویکها آغاز کردند. در پیرو از حوزه مارکسیسم هم اقتصاددانانی مثل میناردکینز و شومپتر و... که به آینده سرمایه داری چندان خوش بین نبودند کم و بیش به درمان فکر می‌کردند. تا اینکه بعد از جنگ همه کشورهای و حتی آمریکا که مدعی تأسیس نظام آزادی و برابری تام و تمام بود برنامه ریزی را کم و بیش در سیاست و اقتصاد وارد کرد. اکنون همه کشورهای برنامه‌های پنجاه ساله و بیست ساله و ده ساله و پنج ساله دارند و کشورهای در حال توسعه بدون برنامه نمی‌توانند به توسعه برسند. اینها به آینده نگری بیشتر نیاز دارند اما این کار برایشان آسان نیست و با اینکه مدل توسعه و تحول غربی را پیش رو دارند در قیاس با جهان توسعه یافته در کار آینده‌نگری و برنامه‌ریزی غالباً ناتوانند. این ناتوانی وقتی بیشتر مشکل ساز می‌شود که در خود آگاهی مردمان توانایی به حساب آید، یعنی کسانی که به کار برنامه‌ریزی می‌پردازند مشکل را باز نشناسند و ندانند که چه کار دشواری را بر عهده گرفته‌اند تا زمانی که این ندانستن به خود آگاهی نرسد آینده‌نگری و برنامه‌ریزی حرف و لفاظی و عبارت‌پردازی است.

اکنون توانایی کشورها در آینده‌نگری به یک اندازه نیست. ما نمی‌دانیم چرا مردمان گاهی به آینده رو می‌کنند و تصویری هر چند اجمالی و مبهم از آن در نظرشان می‌آید و به سوی آن میل می‌کنند و می‌روند و گاهی نیز افق ناپیدا می‌شود تا جایی که آینده‌نگری تا حدّ

بیان آرزوها تنزل پیدا می‌کند. پی بردن به این معنی نشانه‌گشایش افق است، چنانکه غفلت از آن و اصرار در اشتباه اوهم با امکانهای آینده شاید حاکی از ناتوانی و حتی انحطاط باشد. خوشبختانه در سال‌های اخیر ما هم به آینده‌نگری کم و بیش توجه کرده‌ایم، اما هنوز در ابتدای راهیم. در این مرحله که هستیم لازم است بدانیم که آینده‌گرچه باید صورت دگرگون شده اکنون باشد، از اکنون (وضع کنونی) و گذشته به کلی جدا و مستقل نیست، یعنی اگر با اکنون آشنا نباشیم از آینده هیچ در نمی‌یابیم.

اینکه گاهی مطالبی در باب روش آینده‌نگری گفته و نوشته می‌شود شاید برای کسانی که در کار آینده‌نگری و برنامه‌ریزی هستند مفید باشد، به شرط اینکه آینده‌نگری را با کاربرد روش تمام شده ندانند. مسلماً آینده‌نگری ضوابطی دارد اما هرکس نمی‌تواند با رعایت این ضوابط آینده‌نگری کند. در آینده‌نگری و برنامه‌ریزی باید دانشمندان علوم انسانی و اجتماعی و تاریخ و نیز اقتصاددانان و فیلسوفان (به خصوص که اصول و مسلمات تاریخ جدید و آینده آن مورد چون و چرا قرار گرفته است) مشارکت داشته باشند و اینان در صورتی در کار خود توفیق به دست می‌آورند که به مراتب و مراحل از هم‌زمانی و تفاهم رسیده باشند.

این دفتر به این قصد نوشته شده است که مقدمه‌ای برای طرح مسائل آینده‌نگری به طور کلی باشد. آینده‌نگری مبادی و اصولی دارد و این اصول در پاسخ به بعضی پرسشهای فلسفی بیان می‌شود

چنانکه فی‌المثل باید بدانیم که زمان و تاریخ چیست و چگونه است که آدمی می‌تواند آینده را ببیند و علمی دارد که با آن آینده را می‌سازد و نیز وقتی افق تاریک می‌شود شاید به مدد تفکر باز هم بتواند با درک شرایط امکان‌گشایش افق، از تاریکی بیرون آید.

فصل اول

آینده‌نگری چیست و چگونه است؟

یکی از مسائل بسیار مهم که کمتر به آن توجه می‌کنیم این است که هر چه گفته شود، تعلقی به زمان دارد و چون زمان حقیقی آینده است، حتی هر جمله خبری هم که به زبان بیاید، به نحو آشکار یا پنهان ناظر به آینده است. ما گاهی خیال می‌کنیم که مثل چیزی هستیم که در جعبه زمان و مکان قرار گرفته‌ایم. از یک جهت درست است که ما موجود مکانی زمانی هستیم، اما نسبت ما با زمان و مکان غیر از نسبت اشیاء دیگر است. جماد و نبات هم در زمان و مکان قرار دارند اما ارتباط آنها با زمان و مکان ثابت و معین است. آنها محاط در زمان و مکان هستند. ما هم داعیه نداشته باشیم که محاط نیستیم. آدمی هم وقتی به شیء مبدل می‌شود، مثل جماد و نبات و حیوانات در حبس مکان و زمان مکانیکی قرار می‌گیرد. اما آدمی در ذات خود یک بده‌بستان و رفت و آمدی با زمان و مکان دارد که هیچ موجود

دیگری ندارد. ما هر چه می‌گوییم به زمان یعنی به گذشته و آینده راجع است. چنانکه اگر کسی به آرایمر دچار شود و حافظه‌اش مختل شود، نه آینده دارد و نه می‌تواند تفکر کند. گذشته تابع آینده است و البته آینده نیز به گذشته پیوسته است به همین جهت عرض کردم که اگر حافظه نباشد، فکر آینده هم نیست. آدمی موجودی زمانی و تاریخی است و بشر چون همیشه با آینده بوده است، تاریخ داشته است. شاید گفته شود که در ادوار گذشته اثر و نشان از آینده‌نگری در آثار و کتب نویسندگان نمی‌یابیم. این درست است و آینده‌پژوهی به دوران جدید تعلق دارد، اما آینده پژوهشی نیز فرع تاریخی بودن ماست و باید در سایه تاریخی بودن بشر درک شود. گفتیم که آینده پژوهشی متعلق به دوره جدید و زمان اخیر است. مخصوصاً وقتی برنامه بازسازی اروپا و برنامه توسعه پیش آمد، آینده‌نگری هم در علوم انسانی جایی پیدا کرد. گرچه آینده‌پژوهی در نسبت با برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها و توسعه پدید آمده است، ریشه و آغاز آن را در تفکر فلسفی جهان باید جست. حتی می‌توان گفت که آینده‌نگری دانشی میان رشته‌ای است و با فلسفه پیوند دارد و بدون فلسفه ناقص می‌ماند.

مطلب را به اعتبار دیگری در نظر آوریم. ما دو نوع آینده‌نگری داریم. یکی آینده‌نگری به صورت برنامه‌ریزی و دیگر طرح آینده به صورتی که در آغاز تاریخ جدید در آثار نویسندگان و شاعران و فیلسوفان ظاهر شده است. قبل از شرح این تقسیم، نکته دیگری

بگوییم تا شاید قدری از ابهام مطلب کاسته شود. ما در جهان رو به توسعه یا در حال توسعه و حتی در جهان توسعه یافته، دو وجه آینده‌نگری داریم، گویی دو آینده وجود دارد؛ یکی آینده‌ای است که در جای دیگر متحقق شده است و همه کشورهای در حال توسعه و رو به رشد آن را می‌طلبند. این آینده، گذشته جهان توسعه یافته و متجدد است. به عبارت دیگر جهان رو به توسعه طالب وضعی است که هم اکنون در جهان توسعه یافته وجود دارد و راه خود را راه طی شده تاریخ غربی می‌داند. در این صورت تقلید یک امر طبیعی و موجه جلوه می‌کند. مگر نه این است که توسعه یعنی رسیدن به وضعی که جامعه مدرن امروز به آن رسیده است؟

توسعه اجتماعی اقتصادی در معنی شایع آن در مسیری است که غرب راه آن را پیموده است. البته یک وقت می‌گوییم این راهی است که غرب پیموده است، ولی اندیشه غالب این است که این راه، تنها راه تاریخ است و اختصاص به شرق و غرب و هیچ جای دیگر ندارد بلکه راه تاریخ است. راهی که همه کشورهای توسعه یافته هر جا که بودند، در شرق آسیا یا در شمال آمریکا، آن را پیموده‌اند و مقصد همین است که آنها به آن رسیده‌اند، پس برنامه‌ریزی توسعه هم باید چنان باشد که همه را به توسعه غربی رساند. این معنی را پنهان هم نمی‌کنیم منتهی گاهی می‌پنداریم که توسعه شرقی و غربی دارد.

من این روزها یک گرفتاری علمی شخصی دارم. در یک جایی نوشته‌ام که چاپ مقاله در مجلات ISI جای برنامه و سیاست و علم

را نمی‌گیرد. این قول و حکم در نظر من یک امر بدیهی یا لااقل واضحی است، یعنی مقاله صادر کردن نمی‌تواند جای توسعه علم را بگیرد. نگفته‌ام مقاله نوشتن و مقاله چاپ کردن یا به خارج فرستادن مقاله بد است. هر کس هر کار علمی بکند خوب است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید کار علمی نباید کرد، اما تدوین و اجرای برنامه علم چیز دیگری است. برنامه علم، تابع نشر علم نمی‌تواند باشد. علم وقتی به دست آمد، منتشر می‌شود اما اهل علم دنبال علم نمی‌روند که آن را در مجلات معینی انتشار دهند یعنی ابن سینا کتاب نوشته است که فهرست نویس اسم او را در کتاب بیاورد یا بگوید که ابن سینا عیون‌الحکمه و شفا و قانون و اشارات نوشته است. دانشمند کار خودش را می‌کند. دانشمند به طرح مسئله می‌پردازد و مسئله حل می‌کند. هر کس می‌خواهد آثار او را فهرست بکند یا از او چیزی نقل کند، آزاد است. گاهی آزادی در علم با تقلید از رسوم و تشریفات اشتباه می‌شود. پیشرفت در علم مقصد همه جامعه‌ها و کشورهای جهان کنونی است. مسابقه و رقابت در پیشرفت هم بی وجه نیست، اما باید معلوم باشد که پیشرفت چگونه حاصل می‌شود و به کجا می‌انجامد. البته از تجربه جهان توسعه یافته نمی‌توان چشم پوشید ولی تجربه‌آموزی در صورتی میسر است که شرایط تجربه را بتوان درک کرد و گرنه تکرار و تقلید تجربه هیچ کس را به علم و تحقیق نمی‌رساند. آیا در برنامه ریزی علم فکر می‌کنیم که به کجا می‌خواهیم برویم؟ مگر نه این است که آینده‌ای که در نظر ماست، گذشته غرب

است؟ آینده همه جهان توسعه نیافته به نحوی گذشته غرب است و هنوز طرحی از آینده به جز طرح غربی در هیچ جای جهان وجود ندارد. باید چشم به راه بود که متفکران و هنرمندان و در صدر آنان شاعران چشم ما را به روی آینده بگشایند. در حقیقت آینده‌بینی اصلی، آینده‌بینی هنرمندان و فیلسوفان است.

اگر تعجب نمی‌کنید بگوییم جامعه امروزی در مرحله‌ای از پیشرفت نائل شود، جامعه‌ای است که افلاطون آن را طراحی کرده است. جامعه جدید در طرحهای سیاسی افلاطون و ارسطو بالقوه وجود داشته است. این دو فیلسوف نظم مدنی ای را پیش‌بینی و پیشنهاد کردند که می‌بایست ۲۰۰۰ سال بگذرد تا صورت مبدل آن متحقق شود. کوشش‌هایی که امثال فارابی و دیگران کردند، مناسب با جهان اسلام و تاریخ اسلامی بود. اما طرحی که افلاطون در انداخته بود تا دوره جدید هیچ جا و در هیچ صورتی متحقق نشده بود. در دوره جدید، افلاطون را به نحو سوبژکتیو تفسیر کردند و با این تفسیر طرح جامعه جدید را در انداختند. وقتی افلاطون را تفسیر کردند و طرح او را تغییر دادند، فکر نکنید هر کس هر طور که بخواهد جامعه جدید را سامان می‌دهد. شاعران و فیلسوفان هم هر چه بگویند، متحقق نمی‌شود اما توجه داشته باشیم که کریستوفر مارلو در دکتر فاوستوس خود چگونه وضع عالم علم و تکنولوژی را پیش‌بینی کرده است. هرچند که پیش‌بینی او قدری بدبینانه است، اما این بدبینی به روان‌شناسی شاعر ربطی ندارد بلکه صورتی در نظر شاعر آمده

توسعه یافته است و البته توسعه طلبان اگر بتوانند وضع خود را نسبت به تاریخ غربی و شرایطی که در آن به سر می‌برند درک کنند، در راه توسعه به سرگردانی دچار نمی‌شوند.

گفته شد که طراح آینده، صاحب‌نظران و متفکرانند. اما در طراحی آینده جهان توسعه نیافته، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان، اهل فلسفه، صاحبان مطالعات فرهنگی، حقوق‌دانان و صاحبان صنایع و حرف و آشنایان به سیاست و مسائل بین‌المللی باید مشارکت داشت باشند. آنچه در جهان توسعه یافته غربی یا غرب توسعه یافته (که البته غرب جغرافیایی منظورم نیست) واقع می‌شود، با آنچه در جهان رو به توسعه می‌گذرد، تفاوت‌هایی دارد مع‌هذا راه توسعه کم و بیش همان راهی است که غرب آن را پیموده است. علوم انسانی باید تفاوت‌های جزئی راه خودشان را دریابند و البته درک و دریافت آسان نیست.

ما وقتی به آینده نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم به مقصدی برسیم که دیگران رسیده‌اند، فکر و ذهن و درک و فهم ما در معرض یک خطر بزرگ است و آفتی آنها را تهدید می‌کند که بیانش برای من دشوار است. سیاست‌مداران در کار خود به نتیجه نظر می‌کنند اما اهل نظر اگر به نتیجه نظر داشته باشند به آن نمی‌رسند، مثلاً نویسنده‌ای اگر فکر کرد که بنویسم تا به شهرت برسم، نویسنده نمی‌شود. سیاست‌مداران، مدبران و مدیران کشور باید به فکر نتیجه باشند و بدانند که چگونه می‌توانند به نتیجه و ثمر برسند اما دانشمند، معلم، متفکر و صاحب نظر در تفکر و تحقیق باید آزاد باشند. آزاد از همه

است که وقتی بیان می‌شود، بعضی از ما آن را بدبینانه می‌یابیم و فکر می‌کنیم که شاعر بدبین بوده است. در طرح کریستوفر مارلو، آینده جامعه جدید، آینده وحشتناکی است. طرح فاوست گوته به اندازه طرح دکتر فاستوس کریستوفر مارلو، وحشتناک نیست. فیلسوفان از زمان سقراط، طراحان آینده بوده‌اند.

اصلاً جامعه علمی و متجدد، جامعه‌ای است که در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم در آثار فرانسیس بیکن و دکارت و ... طراحی شده است. در Novum Atlantis (آتلانتیس نو) شهری وصف شده است که مدیران آن عالمانند و با علم شهر را اداره می‌کنند. می‌دانید چرا نام کتاب Novum Atlantis است؟ وصف آتلانتیس را افلاطون در یکی از آثار خود آورده است. بیکن به نحو خودآگاه یا ناخودآگاه از پی افلاطون آمده است، گویی می‌خواسته است که آتلانتیس افلاطون را تجدید کند. از اثر افلاطون متأسفانه جز بخش کوچکی که در آن آتلانتیس در برابر آتن قرار گرفته است، باقی نمانده است. نمی‌دانم چرا این اثر ناتمام مانده است. آیا این آخرین اثر افلاطون است؟ پژوهندگان معتقد نیستند که این آخرین اثر افلاطون باشد. به هر حال فرانسیس بیکن در طرح شهر علمی یا علم مدار خود یعنی یا کشوری که در آن علم به معنی جدید دایرمدار امور است، مدینه افلاطون را در نظر داشته است. پس آینده‌ای داریم که گذشته تاریخ و تمدن دیگر است و آینده‌ای که طراح آن، اهل نظر و بینش و تفکرند. آینده جهان رو به توسعه و در حال توسعه، وضع کنونی جهان

جهت.

اینکه گاهی دانشمندانی را می‌بینیم که کار می‌کنند تا رتبه علمی کشور بالا رود یا تعداد مقالات افزایش یابد، کار بدی نمی‌کنند ولی اگر آنها به علم پردازند و سودای تدبیر امور کشور را به سیاستمداران بسپارند، کار خود را بهتر انجام می‌دهند و درکاری که بصیرت ندارند، وارد نمی‌شوند. دانشمند در فکر نتیجه و بهره‌برداری نیست.

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالای و پست البته حساب آینده پژوهشی و سیاست علم و توسعه و برنامه‌ریزی را جدا باید کرد. این یک تکنیک علمی و البته عین نتیجه بینی است. مع‌هذا دانشمندان نباید فکر بکنند که کارشان به سود و ثمر می‌رسد یا نه. من هم که دانشجوی فلسفه‌ام، کاری ندارم که فلسفه به درد می‌خورد یا نمی‌خورد. می‌گویند فلسفه را با علوم قیاس نباید کرد، زیرا فلسفه نفع مستقیم ندارد اما جامعه شناسان و اقتصاددانان چه باید بکنند؟ اینها مسائل جامعه خود را درک می‌کنند، ولی چه بسا که مسائل فرعی دروغین، ذهنشان را مشغول می‌کند و در این صورت جامعه شناس و اقتصاددان، به گفتن و نوشتن حرفهای کلی و تکراری اکتفا می‌کنند. کار دانشمند، یافت مسئله و درک و حل مسئله است و این یعنی روکردن به آینده و اینکه روی دانشمند به آینده است. اصلاً همه متفکران و صاحب‌نظران متوجه آینده‌اند. اما فکر نکنیم که در این صورت همه باید نتیجه اندیش باشند. اگر دانشمندان و صاحب‌نظران نظرشان را از علم برداشتند و به نتیجه اندیشیدند و میوه و ثمر

طلبیدند، بدانند که به میوه نمی‌رسند. شاید این سخن من موجب سوء تفاهم شود و بگویند چگونه از علم تکنولوژیک میوه و ثمر بخواهیم. دربیتی از سعدی برایتان بخوانم:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم
هرچه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم
در هنر و فلسفه غرض و غایت نیست. علم هم غایت ندارد اما ملاک درستی و اعتبار آن راهگشایی و کاربرد تکنولوژیک است. مقصود این نیست که مردم غایات را فراموش کنند. خذالغایات و اترک‌المبادی مطلب دیگری است. در نظام زندگی غایات را بگیریم و آنها را در نظر داشته باشیم، اما وقتی فکر می‌کنیم، در تفکر باید آزاد باشیم. همچنین وقتی پژوهش می‌کنیم، در پژوهش آزادیم. اما اگر مسئله را درست و مناسب اینجا و اکنون یافتیم و طرح کردیم، مطمئن باشیم که به نتیجه می‌رسیم.

وقتی ما با سیر عالم و جامعه خود همراه بودیم و هماهنگ با ضربان جان جامعه حرکت کردیم، به نتیجه هم می‌رسیم اما اگر گرفتار درد نتیجه‌بینی و نتیجه‌طلبی شدیم، پیداست که دیگر علم نمی‌خواهیم و قهراً از آن دور می‌شویم. وقتی تفکر و علم را که اشرف از وسیله است، وسیله انگاشتیم، یعنی اگر عالی را تابع دانی کردیم، به نتیجه مطلوب نمی‌رسیم. یکی از آفتهای آینده‌نگری و آینده‌پژوهشی، غفلت از این معنی و گرفتار شدن در چنگال اوهام و دل بستن به نتایج وهمی است. وقتی قدم در راه می‌گذاریم، پیداست

بوده است. این دو با هم هستند. وقتی زبان علیل و الکن می‌شود، لکنت زبان در همه چیز و در همه جا اثر می‌گذارد و ظاهر می‌شود، پس خیلی به آینده‌نگری و آینده‌بینی و آینده‌پژوهی با نظر مکانیکی نگاه نکنیم. نظر مکانیکی نظر به ادنی مرتبه وجود است. اما آدمی سیار میان زمین و آسمان است و اگر صرفاً به پشت پای خود نظر کند، از زمان و آینده غافل می‌شود. آینده‌نگری موکول به این است که بدانیم در کجا ایستاده‌ایم و از چه موضعی نگاه می‌کنیم. آینده‌ما، آینده‌اکنون ماست. آینده یک امر انتزاعی نیست. آینده همه کس و هر قوم و مردمی آینده‌ای است که از پی و پس امروزشان می‌آید. اکنون و امروز را برای آینده و فردا — و اگر می‌توانیم برای پس فردا — در بیاییم.

که باید مقصد را مد نظر داشته باشیم اما راه را باید استوار پیمود تا به مقصد رسید. اگر سیر و پیچ و خم و فراز و نشیب راه را رعایت نکنیم، چگونه به مقصد برسیم؟ در هر راهی هزار خطر هست. آینده مقصد نیست. آینده راه است.

از حوصله‌ای که فرمودید، تشکر می‌کنم. خلاصه سخن این است که ما فرزندان زمانیم یا بهتر بگوییم متفکران فرزند زمانند و تفکر از سنخ زمان است به همین جهت متفکران که البته پیشگو نیستند و پیشگویی نمی‌کنند چون تعلقی به آینده دارند، طرحی از آن در زبان پدید می‌آورند. همه آدمیان با زمان نسبت دارند اما شاعران و هنرمندان و فیلسوفان این نسبت را در می‌یابند پس طبیعی است که آینده‌نگری اصلی نیز با آنها باشد. آینده‌نگری‌های دیگر اگر بر آینده‌نگری متفکران مبتنی نباشد، آینده‌نگری نیست و شاید مردمان را فریب دهد. محاسبه و علم، امور مهم و گرانبایند اما به همه چیز با محاسبه و حتی با علم نمی‌توان رسید. علم وابسته به تفکر است و تفکر در زبان و زمان قوام پیدا می‌کند.

اگر زبان، علیل و کلیل باشد و اگر قومی شعر و هنر نداشته باشد، هیچ چیز ندارد. کسانی می‌گویند اینها اوهام و خیالات است و از اوهام و خیالات باید بیرون آمد تا به دانش و رفاه و آسایش رسید ولی هیچ و همی موهوم‌تر از این قبیل گفتارها نیست. شعر و تفکر پایه همه چیز و گشاینده همه راه‌ها و درهای بسته است. به تاریخ که نگاه می‌کنید، می‌بینید هر وقت و هر جا شعر و هنر بوده، نظم و ثبات هم